

تذکره الوفا - جناب حاجی علی عسکر

تبریزی

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



جناب حاجی علی عسکر تبریزی - تذکره الوفاء - اثر حضرت

عبدالبهاء

جناب حاجی

علی عسکر تبریزی

این شخص جلیل از اهل تبریز بود و تجارت مشغول * در آذربایجان در نزد عموم آشنایان محترم و بدیانت و امانت و زهد و ورع و تقوی مسلم * جمیع اهل تبریز شهادت بر بزرگواری او میدادند و ستایش اخلاق و اطوار مینمودند و بهر منقبتی می ستودند از قدمای احباب بود و از اجله یاران *

در نفخ اول صور منصعق و بنفخه ثانیه منجذب و حیات تازه یافت شمع محبت الله بود و شجره مبارکه در جنت ابری * جمیع خاندان و خویشان و آشنایانرا هدایت کرد و موفق بخدمات گشت ولی از ظلم اشرار در ضیق شدید افتاد و در هر روزی ببلای جدید مبتلا گردید و لکن بهیچوجه ملال و کلال نیافت و روز بروز بر ایمان و ایقان و جانفشانی افزود * تا آنکه از وطن بیزار گشت و با خاندان بارض



ORIGINAL

سرّ یعنی ادرنه وارد شد در نهایت عسرت و قناعت اوقاتی بسر میبرد وقور و صبور بود و راضی و شکور * در ارض سرّ قدری اجناس بهمراه برداشت و بشهر جمعه بازار شتافت که مدار معاش تحصیل نماید بضاعتی مزجاة داشت و از هجوم طرّاران بباد داد * چون خبر بقونسول ایران رسید قونسول تقریری بحکومت داد و مبلغ گزافی بقلم آورد که اموال مسروقه مبلغی وافر بود * از قضای اتّفاق دزدان گرفتار شدند و متمول بودند قرار بر تحقیق مسئله شد قونسول حاجی را احضار نمود و گفت این سارقان پر دولتند و من در تقریر خویش بحکومت مبلغی وافر نوشته‌ام لهذا شما بمجلس استنطاق بروید و مطابق آنچه من نوشته‌ام تقریر دهید *

حاجی بزرگوار گفت: سر کار خان اموال مسروقه چیزی جزئیست چگونه من بر خلاف واقع تقریر دهم در مجلس استنطاق عین واقع را خواهم گفت و جز این تکلیف خویش ندانم * قونسول گفت حاجی خوب وسیله ئی بدست آمده ما و تو هر دو مداخل خواهیم نمود چنین منفعت عظیمی را از دست مده * جناب حاجی فرمود: حضرت خان، جواب خدا را چگونه بدهم؟ از من دست بردار جز عین واقع نگویم * قونسول متغیّر شد تهدید کرد که تو میخواهی مرا تکذیب کنی و رسوا نمائی تو را حبس کنم و نفی نمایم و هر اذیتی بر تو وارد آورم الآن تو را تسلیم پولیس کنم و میگویم مغضوب دولت است باید دست بسته بحدود ایران رسد * آن شخص بزرگوار تبسم نمود گفت: جناب خان ما جان خویش را فدای صدق و راستی نموده‌ایم و از هر چیز در گذشته‌ایم، حال ما را بکذب و اقترا دلالت میفرمائید؟ البتّه آنچه میتوانی بکن من از راستی و حقّ پرستی رونگردانم * قونسول چون ملاحظه کرد آن شخص جلیل ممکن نیست که خلاف واقع کلمه ئی بر زبان راند لهذا خواهش نمود پس بهتر آنست که شما از اینجا بروید تا بحکومت بنگارم که صاحب مال اینجا نیست رفته است و الاّ من رسوا خواهم شد * جناب حاجی رجوع بادرنه نموده و نامی از اموال مسروقه نبردند * این قضیه شهرت یافت و سبب حیرت دیگران گردید *

باری، آن پیر بی نظیر در ادرنه مانند دیگران اسیر شد و در رکاب جمال مبارک بسجن اعظم این زندان بلا شتافت ولی با جمیع خاندان سنین چند بنهایت شکرانیت در سبیل الهی مسجون بود * مسجون سبب سرور و شادمانی بود و زندان او را ایوان * در این مدّت کلمه ئی جز شکر و حمد از او استماع نشد هر چه عوانان بر ظلم افزودند او خوشنودتر گردید و از فم مطهر بکرات و مرّات در حقّ او اظهار عنایت مسموع شد میفرمودند، من از او راضی هستم *

باری، این روح مصور بعد از سنینی چند در نهایت ثبوت و استقامت و فرح و مسرت از عالم خاک بجهان پاک شتافت و اثری عظیم گذاشت در اکثر اوقات انیس و ندیم این عبد بود * روزی در

بدایت سجن بلانه و کاشانه او در قشله شتافتم در اطاق محقر منزل داشت * خود حاجی تب شدید داشت و مست و مدهوش افتاده بود در طرف یمینش حرم محترمه‌اش در لرز شدید بود در یسارش دختر محترمه‌اش فاطمه مُحرقه نموده بود بالای سرش پسرش حسین آقا حصبه نموده بود و فارسی را فراموش کرده فریاد میکرد (یاندی یوره کم) یعنی دلم آتش گرفته است در زیر پایش صبیّه دیگر مستغرق مرض در کنار اطاق برادرش مرحوم مشهدی فتّاح سر سام کرده بود * در چنین حالتی زبانش بشکرانه حضرت پروردگار مشغول و اظهار بشاشت و سرور مینمود *

حمد خدا را که صابر و شکور و ثابت و وقور در سجن اعظم صعود بجوار ربّ غفور نمود * علیه البهائم
الابهی و علیه التّحیّة و الثّناء و علیه الرّحمة و الغفران الی ابد الابد *